

رضا پهلوی
چه می گوید
و چه می خواهد؟

رضا پهلوی

چه می گوید

و چه می خواهند؟

پیام اخیر رضا پهلوی «خطاب به مردم ایران»، که هم به صورت زنده از تمامی تلویزیون‌های فارسی‌زبان خارج از کشور پخش شد و هم تقریباً تمامی رسانه‌های جریان اصلی ده‌ها خبر و گزارش و میزگرد در حواشی آن تولید کردند، نه تنها حتا نیروی اپوزیسیون راست را با هم متحد نکرد، بلکه شکاف‌های موجود در درون آن را تشدید کرد. قصد رضا پهلوی هم البته متحد کردن اپوزیسیون راست نبود. قصد او، مشاورانش و حامیانش به دست آوردن هژمونی در فضای عمومی‌ای بود که در صورت به دست آمدن شکاف‌های موجود در اپوزیسیون راست را هم کاهش خواهد داد و همه‌ی آنها در طمع به دست آوردن سهمی از قدرت آینده به صف می‌کند. در این متن توضیح خواهیم داد چرا باید رضا پهلوی را، به عنوان امکانی بالقوه برای برآمد جایگزینی ارتجاعی برای جمهوری اسلامی جدی گرفت، بیش و پیش از «احیای سلطنت» او چه چیزی را نمایندگی می‌کند و این چه چیزی را به چه انقلابی یادآوری می‌کند.

نقش آموزه‌های خمینی بر جقه‌ی سلطانی

پیام رضا پهلوی «خطاب به مردم ایران» و پخش زنده‌ی هماهنگ‌شده‌ی آن از تمامی رسانه‌های تصویری خارج از کشور، که مطابق معمول با تبلیغات بسیار و به میدان خواندن انواع چهره‌های تکراری هوادار پهلوی به عنوان کارشناس همراه شد، پاسخ متفق بخشی از اپوزیسیون راست جمهوری خواه و سلطنت طلب به دو اتفاق پیاپی «قیام گرسنگان» و «اعتراضات آبادان» بود. این پاسخ البته نه چنان‌که پهلوی و هوادارانش مدعی‌اند، در جهت تقویت و گسترش اعتراضات بلکه در جهت رقابت درون اپوزیسیونی برای سوار شدن بر موج این اعتراضات داده شد. موقعیت پسینی این «پیام» نسبت به اعتراضات چند هفته‌ی اخیر نشان می‌دهد برخلاف تصور موهومی که عامدانه به آن دامن زده می‌شود، رضا پهلوی و مشاوران نزدیکش به خوبی از این آگاهی دارند که نقش آنها نه نقش رهبری و هدایت‌کننده و سازمان‌دهنده‌ی مبارزات، بلکه نقش صادره‌کننده‌ی آن است. چنین است که از بعد از خیزش دی‌ماه ۹۶ تاکنون، به‌رغم خیزش‌ها و قیام‌های متعدد، دستاورد بزرگ هواداران پهلوی این بوده است که با پشتوانه‌ی تبلیغات شبانه‌روزی چندین رسانه‌ی بزرگ وابسته به دولت‌های امپریالیستی و رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی نظیر عربستان سعودی، موسسه‌ها و نهادهای وابسته به غرب، سلبریتی‌های سیاسی و اینفلوئنسرهای اینستاگرام و توئیتر شعارهایی را ترویج کنند و بعد آنها را از میان صدها شعار تظاهرات و قیام عمده نمایند و بعد بر موج قیام سپری‌شده تکیه بزنند. به همین دلیل در پیام پهلوی بر «شعارهای هوشمندانه» تاکید شده است. اما اگر فارق از هیاهوی موجود به محتوای پیام اخیر پهلوی دقت کنیم خواهیم دید که این پیام حتا از محتوای «پیمان نوین» نیز عقب‌تر، مختصرتر و ناکارآمدتر است.

پیش از پرداختن به محتوای این پیام اما باید گفت رضا پهلوی از روح‌الله خمینی درس «خدعه» را به خوبی آموخته و آن را به کار می‌بندد. اگر روح‌الله خمینی تا وقتی در پاریس بود، هم‌زمان با سازماندهی نیروهای خودش برای کسب قدرت سیاسی، اعلام می‌کرد قصد حکمرانی ندارد و حتا برای باورپذیر کردن این «خدعه» هنگام ورود به ایران برای مدت کوتاهی در تهران نماند و به قم رفت، رضا پهلوی طوری حرف می‌زند که هیچ امکانی را به روی خودش نبندد. او هم وارث سلطنت است هم جمهوری می‌خواهد، می‌گوید برای «نفع شخصی» و «کسب قدرت» کاری نکرده است اما در ضمن تاکید می‌کند اگر مردم در آینده بخواهند به وظیفه‌ی خودش عمل می‌کند. همه‌گان را به «اتحاد» فرا می‌خواند اما محل اتصال این اتحاد خودش است. با این وجود محتوای «پیام» رضا پهلوی نشان می‌دهد او چیزهایی را در این چند سال آموخته است، پایگاه طبقاتی خودش را تشخیص داده و به خوبی می‌داند چه کسانی را برای چه زمانی مورد خطاب قرار دهد. به این نکته بازخواهیم گشت.

ساز و کار هماهنگ‌کننده‌ی اعتراضات و فراخوان‌ها

به ادعای هواداران پهلوی مهم‌ترین فراز «پیام» او دادن راهکارهای عملی برای تداوم مبارزات مردم، از جمله صدور فرمان تشکیل «ساز و کار هماهنگ‌کننده‌ی اعتراضات و فراخوان‌ها» است که نیروهای سیاسی باید آن را در «اولویت» قرار دهند. هرچند تاکید پهلوی بر این نکته که «مبارزان میدانی‌ای که در بطن اعتراضات قرار دارند» صلاحیت بیشتری برای تشکیل چنین ساز و کاری دارند، موجب نگرانی هواداران دورتر پهلوی شده و گمان برده‌اند که نقطه‌ی ثقل مبارزات به دست مبارک همایونی به «داخل کشور» منتقل شده است، اما یاران نزدیک پهلوی و حلقه‌ی مشاوران او به خوبی می‌دانند اینها قدم‌های اولی است برای ساختن نهادی که تنها تأییدکننده و مشروعیت‌بخش آن شخص رضا پهلوی خواهد بود.

در سطح پدیداری، به‌رغم هیاهوی بسیار، این راهکار عملی شگرف تکرار طرح شکست‌خورده‌ای در «پیمان نوین» است و چنان‌که پیش از این گفته شد، حتا عقب‌تر از آن. در پیمان نوین رضا پهلوی گفته بود: «مسیر پیروزی مشخص است: اعتصابات و اعتراضات و نافرمانی‌های مدنی را در نقاط مختلف کشور بهم پیوند بزنیم. در واحدهای کار و محلات حلقه‌های کوچک اعتراض را شکل دهیم و نافرمانی مدنی را در هر شکلش تبلیغ کنیم. از خانواده‌های اعتصاب‌کنندگان و زندانیان سیاسی و عقیدتی پشتیبانی کنیم. رهبران میانی و میدانی بویژه آنهایی را که امروز پشت میله‌های زندان هستند، تنها نگذاریم. در خارج از کشور در رساندن صدای مردم داخل و در صورت امکان با پشتیبانی مالی از آنهایی که نیازمندند به وظیفه‌ی میهنی خود عمل کنیم. در شکل دادن به این شبکه‌ی بزرگ اعتراض، شرط موفقیت ما در تحمل آرا و عقاید یکدیگر است.» (تاکید از ماست)

اکنون نزدیک به یک سال و هفت ماه از صدور فراخوان «پیمان نوین» می‌گذرد و خبری از «شبکه‌ی بزرگ اعتراض» نیست. اما ایده‌ی «ساز و کار هماهنگ‌کننده‌ی اعتراضات و فراخوان‌ها» با ایده‌ی «شبکه‌ی بزرگ اعتراض» در تعریف خود تفاوت‌های معناداری با هم دارند و جاگزینی این به جای آن تنها از سر اتفاق نیست. در تعریف شبکه‌ی بزرگ اعتراض دیدیم که بنا بود «اعتصابات و اعتراضات و نافرمانی‌های مدنی را در نقاط مختلف کشور بهم پیوند بزنیم [و] در واحدهای کار و محلات حلقه‌های کوچک اعتراض را شکل دهیم.» مشکل اینجا بود که بسیاری از اعتصابات و اعتراضات از پیش نهاد سازمان‌دهنده‌ی خودشان را داشتند. نهادهای علنی‌ای چون کانون‌های صنفی معلمان، شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان، اتحاد بازنشستگان، اتحاد سراسری بازنشستگان، شورای بازنشستگان و امثالهم در کنار روابط سازمان‌یافته‌ی غیرعلنی یا نیمه‌علنی-نیمه‌مخفی در میان بخش‌های گوناگون طبقه‌ی کارگر، نهادهایی هستند که از درون مبارزات طبقاتی شکل گرفته‌اند و جایگاه

روشنی در میان بدنه‌ی خودشان دارند، چنان‌که برخلاف فراخوان‌های معمولی که اپوزیسیون راست چهار دهه به صدور آنها عادت کرده، امکان این را دارند که نیروی خودشان را در سراسر کشور فرا بخوانند و پاسخ مثبت بگیرند. اکنون به واسطه‌ی پیام رضا پهلوی و تغییر روشن راهکار عملی او برای تداوم اعتراضات تصویر روشن‌تری از دلایل تهاجم اخیر و همه‌جانبه‌ی فرقه‌ی ابتدال شر به جنبش صنفی معلمان داریم^۱ و اصلن تصادفی نیست که تمام آن تهاجم‌کنندگان، بدون کم و زیاد، اکنون برای بیعت با «پیام» جدید شاهزاده به صف شده‌اند.

قصد نه‌چندان معصومانه‌ی پهلوی و مشاورانش از تلاش برای تشکیل «ساز و کار هماهنگ‌کننده‌ی اعتراضات و فراخوان‌ها» از قضا انفصال «اعتراضات و فراخوان‌ها» از مبارزات صنفی است، چرا که به خوبی می‌دانند پایگاه سازمان‌یافته‌ای در مبارزات صنفی ندارند و اتصال مبارزات صنفی سازمان‌یافته به خیزش‌های توده‌ای می‌تواند منافع طبقاتی بلندمدت آنها را به خطر بیندازد.^۲ این البته به آن معنا نیست که هیچ معلم، کارگر یا بازنشسته‌ای هوادار رضا پهلوی یا خط عامی که او نمایندگی می‌کند نیست. اتفاقن هواداران این خط فکری در هفته‌های اخیر تلاش کردند با برجسته کردن برخی شعارهای جنبش معلمان و از ریخت انداختن آنها امکان نفوذ ایدئولوژیک درون این جنبش را فراهم کنند یا با کشف چند ویدئو از تجمع بازنشستگان که در آن شعارهای ارتجاعی «ما انقلاب کردیم/ چه اشتباه کردیم» و «رضاشاه روح‌ت شاد» سر داده شده بود، به معنای اخص کلمه «خرکیف» شدند. هم‌چنین هستند معلمانی که منطق کنش سیاسی آنان قابلیت ادغام در منطق فعالیت به سبک پهلوی و هوادارانش را دارد یا حتا الساعه ادغام شده است. اما چنان‌که احتمالن پهلوی و مشاورانش هم ترجیح می‌دهند، این افراد هرچند معلم هستند اما عمومن ربطی به «جنبش صنفی معلمان» ندارند. آنها افرادی هستند که مثلن با امضای نامه‌های چهارده امضایی خواست استعفای علی خامنه‌ای شناخته می‌شوند و از قضا از سوی فرقه‌ی ابتدال شر به عنوان «مخالفان غیرمجاز» مورد تجلیل قرار می‌گیرند.

به همین دلیل هرچند تشکیل ساز و کار هماهنگ‌کننده‌ی اعتراضات فراخوان‌ها قطعن راهی عملی است اما باید روشن کرد راهی عملی برای چه چیزی. از سویی بناست این سازوکار هماهنگ‌کننده و ضرورتن ناشناس، مشروعیت خودش را از رضا پهلوی کسب کند و به این‌ترتیب امکان ادعای نمایندگی هر کسی در درون آن تعبیه شده است و در ثانی می‌خواهد با ساختن ساز و کاری جدا از نهادهای سازمان‌یافته و سازمان‌دهنده‌ی مبارزات صنفی، امکان عملی اتحاد میان خیزش توده‌ها و مبارزات صنفی را از بین ببرد. درست اینجاست که معلوم می‌شود پشت آن شعار «اتحاد» اتفاقن چه شکلی از افتراق و به نفع کدام جریان و کدام طبقه نهفته است.

۱. در مورد این تهاجم در فلاخن شماره‌ی ۲۱۰ با عنوان «در دفاع از مبارزات صنفی معلمان» بیشتر بخوانید.

۲. در مورد این «خطر» می‌توانید در فلاخن شماره‌ی ۲۱۱ با عنوان «قیام گرسنگان؛ جدال بر سر نام یا تداوم نبردی تاریخی» بیشتر بخوانید.

رضا پهلوی با کدام «مردم ایران» سخن می‌گوید؟

علی‌رغم این‌که ظاهرین خطاب «پیام» رضا پهلوی «مردم ایران» بوده‌اند اما او ترجیح داده در این پیام ده دقیقه‌ای گروه‌های خاصی از این «مردم» را جدا کند و به صورت اختصاصی آنها را مورد خطاب قرار دهد. این گروه‌ها عبارتند از: «نیروهای لشکری و کشوری، سرکوبگران رژیم، ارتشی‌ها، سران و بزرگان ایلات و عشایر و طوایف ایران و ایرانیان خارج از کشور» که شرح وظایف هر کدام از سوی پهلوی روشن می‌شود. او از نیروهای لشکری و کشوری می‌خواهد «اطلاعات مفیدی که به درد معترضان و مخالفان می‌خورد مستند و منتشر کنید، درباره‌ی شیوه‌های سرکوب و اسامی سرکوبگران افشاگری کنید، در ماشین سرکوب رژیم اختلال ایجاد کنید [و] نیروهای همسو با خودتان را شناسایی کنید تا در زمان مناسب بتوانید پیوستن به ملت را به شکل علنی اعلام کنید». از ارتشی‌ها می‌خواهد «همان‌طور که از کشور و ملت در مقابل دشمن خارجی» دفاع کردند، بدانند که وظیفه دارند «حافظ جان و مال ملت در مقابل دشمنی داخلی» باشند. از «سران و بزرگان ایلات و عشایر و طوایف ایران، از لر و بختیاری و کرد و بلوچ تا عرب و قشقایی و ترک و ترکمن» می‌خواهد «در پشتیبانی از مردمی که شجاعانه به خیابان‌ها می‌آیند پیام [پیمان؟] اتحاد و همبستگی» ببندند و مفصل‌تر از همه از «ایرانیان خارج از کشور» می‌خواهد «در شبکه‌های اجتماعی صدای ملت ایران را به زبان‌های دیگر» بازتاب دهند، «تصاویر و ویدئوهای اعتراضات را به زبان‌های کشورهای محل اقامتشان» زیرنویس کنند و به اشتراک بگذارند، «به رسانه‌ها و همین‌طور مقامات کشور محل زندگی‌شان، از اعضای دولت تا قانون‌گذاران» ایمیل و تلفن بزنند و «از خواست ملت ایران برای رسیدن به آزادی و دموکراسی» آگاهشان کنند، از آنها بخواهند که از اعتراضات مردمی در ایران پشتیبانی کنند، با «رعایت قانون و احترام و به شیوه‌های مستند و مبتنی بر حقیقت عوامل و مدافعان رژیم در خارج از کشور» را رسوا کنند، در حد توانشان «از معترضان و زندانیان سیاسی و خانواده‌های جان‌باخته‌گان اعتراضات» پشتیبانی مالی کنند، «در همبستگی با اعتراضات ملت ایران تجمعات اعتراضی و برنامه‌هایی» را بر پا کنند و در نهایت همه‌ی نیروها برای نجات ایران و آزادی فردا متحد شوند.

یک سال و هفت ماه پیش نیز تنها کسانی که مورد خطاب مشخص پهلوی قرار گرفته بودند «هم‌میهنان ارتشی» و «بدنه‌ی سپاه و بسیج» بودند. اکنون به اینها گروه‌های دیگری افزوده شده‌اند که از نظر پهلوی و مشاورانش دیگر نمی‌توان حضور و وجود آنها را نادیده انگاشت، به خصوص خلق‌های تحت ستم ایران که در تمامی خیزش‌ها و قیام‌های سال‌های اخیر نقش و حضوری جدی داشته‌اند. اما پهلوی هم‌چنان ترجیح می‌دهد وقتی با آنها حرف می‌زند سایه‌های فرضی خودش را مورد خطاب قرار دهد. اگر شاهنشاه ظل‌الله است، سران

و بزرگان ایلات و عشایر و طوایف ایران، لاقلاً از نظر پهلوی، می‌توانند سایه‌ی شاه در میان ایل و عشیره و طایفه‌ی خودشان باشند. راه‌حل رضا پهلوی و مشاورانش برای این‌که هم خلق‌های تحت ستم را خطاب قرار دهد و هم‌زمان در مورد «مسئله‌ی ملی» سکوت کند، این بوده که با «سران» وارد گفت‌وگو شود. مشکل اینجاست که ناهمی و نادیده‌انگاری مسئله‌ی ملی از سوی پهلوی و هوادارانش موجب شده دچار چنین حماقتی شود که در جایی سران ایل و عشیره و طایفه را مورد خطاب قرار دهد که وجود خارجی ندارند. در میان برخی از این خلق‌ها چنین ساختاری سال‌هاست که وجود ندارد و معلوم نیست خطاب رضا پهلوی را دقیقن چه کسی باید بشنود.

او در ضمن با «سرکوبگران رژیم» به معنای اخص کلمه با زبان بازار صحبت کرده و همین صحبت کوتاه تجاری با سرکوبگران رژیم است که دلیل خطابه‌های دیگر را نیز آشکار می‌کند. پهلوی سرکوبگران رژیم را فرا می‌خواند که «روی اسب بازنده شرط نبندید»، وگرنه عدالت در مورد آنان اجرا خواهد شد و نمی‌توانند بگویند مامور بودیم و معذور. نزدیک‌ترین چیز البته به چنین عذرآوری‌ای، عذر سران ارتش و مقامات حکومت پهلوی در دادگاه‌های بعد از سرنگونی شاه است که در دفاع از خودشان اعلام می‌کردند مامور بودند و معذور. اما رضا پهلوی بنا به محذوریت‌های سیاسی نمی‌تواند به سرنوشت کارکنان پدرش ارجاع دهد و به نیروهای سرکوب اخطار کند که چنان سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود. بنابراین برای خالی نبودن عریضه به فروپاشی اتحاد شوروی ارجاع می‌دهد بدون این‌که متوجه باشد چنین ارجاعی در مورد «سرکوبگران رژیم» پاک بیهوده است. «سرکوبگران رژیم» می‌توانند با مراجعه به تاریخ به این نتیجه برسند که بسیاری از مقامات نظامی و امنیتی اتحاد جماهیر شوروی، بعد از فروپاشی این نظام نه تنها موقعیت خود را از دست ندادند بلکه هم‌چنان در مقام مالکان الیگارش‌های مالی و مقامات سیاسی بلندپایه در روسیه و دیگر جمهوری‌های مستقل‌شده، بر سر قدرت باقی ماندند.

به این واسطه اما معنای آن خطابه‌های دیگر هم آشکار می‌شود. پهلوی برای کسب قدرت سیاسی روی «سران» حساب می‌کند، آنها که در نهادهای لشکری و کشوری حضور دارند، ارتشی‌ها، سران ایلات و عشایر و طوایف، سران دولت‌ها و البته «مردم»؛ توده‌ی تهی از هر هویت سیاسی‌ای که می‌تواند «همه با هم» اوضاع را تغییر دهند. پهلوی به خوبی می‌داند اگر توده‌های فرودست جامعه را به نام و به تفکیک خطاب قرار دهد باید این را هم به آنها بگوید که خودش، مشاورانش و تمامی نیروهای متحد او در زمینه‌ی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی حامی خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی از بازار کار به نفع صاحبان سرمایه، آزادسازی قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها چه برنامه‌ای دارند. البته خبرنگاران به‌فرموده گردآمده در این جلسات، از «میدان» ایران اینترنت‌شال تا همین پیام‌خوانی مستقیم، از من‌وتو و ایران‌اینترنت‌شال و رادیو فردا تا تلویزیون فارسی صدای آمریکا و کیهان لندن و ایندیندنت

فارسی علاقه‌ای به این مقولات ندارند و هرگز پهلوی را در مقابل چنین پرسش‌هایی قرار نمی‌دهند. تنها با سکوت استراتژیک در مورد این موضوعات است که در آینده‌ی ایران منافع «همه» به روایت رضا پهلوی تضمین می‌شود هرچند فراموش نباید کرد که نزدیک‌ترین مشاوران او وابستگان بنیادهای مالی-سیاسی‌ای نظیر بنیاد میلتون فریدمن هستند، همان بنیادی که دانش‌آموختگان آن وظیفه‌ی اجرای سیاست‌های نئولیبرالی را در شیلی‌ای داشتند که تحت صدارت حکومت نظامی بر استخوان کشتارشدگان، تبدیل به اولین آزمایشگاه نئولیبرالیسم شد و مورد تجلیل میلتون فریدمن قرار گرفت. بنابراین وقتی مشاوران نزدیک رضا پهلوی ضمن تمجید از ژنرال پینوشه در مورد اجرای نامناسب سیاست‌های اقتصادی در جمهوری اسلامی حرف می‌زنند، مسئله به هیچ‌وجه اختلافی بنیادین با این سیاست‌ها نیست بلکه مسئله پافشاری بر روش‌هایی است که در صورت لزوم برای اجرای این «جراحی» باید به کار بست و الگوی مناسب این مشاوران پینوشه است. اینها چیزهایی است که رضا پهلوی نمی‌گوید.

چه کسی قرار است حرف‌های پهلوی را بشنود؟

مخاطب اصلی «پیام» رضا پهلوی اما نه «مردم ایران» و نه دیگر گروه‌هایی هستند که مورد خطاب قرار گرفته‌اند. رضا پهلوی به زبان فارسی دارد با مخاطبان دیگری حرف می‌زند که فارسی نمی‌دانند. این خطاب در جای جای پیام او تعبیه شده است. بگذارید مرور کنیم که دستور کار تعیین‌شده برای ایرانیان خارج از کشور چه بود. پهلوی خطاب به ایرانیان خارج از کشور از آنها خواسته بود «در شبکه‌های اجتماعی صدای ملت ایران را به زبان‌های دیگر» بازتاب دهند، «تصاویر و ویدئوهای اعتراضات را به زبان‌های کشورهای محل اقامتشان» زیرنویس کنند و به اشتراک بگذارند، «به رسانه‌ها و همین‌طور مقامات کشور محل زندگی‌شان، از اعضای دولت تا قانون‌گذاران» ایمیل و تلفن بزنند و «از خواست ملت ایران برای رسیدن به آزادی و دموکراسی» آگاهشان کنند، از آنها بخواهند که از اعتراضات مردمی در ایران پشتیبانی کنند.

این پیام البته وقتی به پرسش و پاسخ می‌رسد بخش‌های روشن‌تری هم دارد. رضا پهلوی در پاسخ به سوال خبرنگار بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید: «در طول تمام این سال‌ها با تعداد بیشماری از نمایندگان دولتی و مجالس کشورهای مختلف، نه فقط آمریکا، بارها جلسه و دیدار داشتم و حتا برخی احزاب سیاسی در اروپا، چه در آلمان، چه در فرانسه، چه در انگلیس، و البته بسیاری از کشورهای منطقه‌ی حوزه‌ی خلیج فارس خودمون. اتفاق از این لحاظ مسئله مهم هست در ارتباط با همسایگانمون، برای این‌که آینده‌ی مشترکی داریم و دغدغه‌های مشترکی داریم... منافع اقتصادی مشترک داریم، منافع سوق‌الجیشی و امنیتی مشترک داریم و این لازمه‌ی یک همجواری

و یک رابطه‌ی حسنه داره که متاسفانه عملکرد این نظام که از روز اول با عناد و با ایجاد بحران و تنش‌های منطقه‌ای شرایط وخیمی رو ایجاد کرده، مطمئن باشید که هیچ‌کدوم از همسایگان ما امروز دل خوشی از این حکومت ندارن... ولی وقتی امروز می‌بینن که مردم ایران به این مرحله از اعتراض رسیدن، ذهنشون داره آماده می‌شه برای یک آینده‌ی متفاوت از جمهوری اسلامی. خب در اینجاست که ما بایستی حداکثر بهره‌برداری ممکن رو، از نظر ارتباطات بین‌المللی به دست بیاریم، که اون کشورهایی که حاضر هستن اکنون پاسخ مثبتی به خواست مردم ایران بدهند رو بیشتر باهاشون همراه بکنیم... من همیشه به این شخصیت‌های سیاسی گفتم... با کمک کردن به ما هزینه‌ی تغییر و آزادی را برای ما مردم ایران کمتر می‌کنید. ضمن این‌که به نفع خودتون خواهد بود که یک کشوری داشته باشید در اون منطقه که ثبات ایجاد بکنه، امنیت ایجاد بکنه، رابطه‌ی حسنه به وجود بیاره، ضدیهود و ضدعرب نباشه و با دنیا یک رابطه‌ی متعارف داشته باشه... اونهایی که امروز جواب مثبت به مردم ایران ندن فردا ته صف قرار می‌گیرن.^۱ و باز تاکید می‌کند که ایرانیان خارج از کشور وظیفه دارند این پیام را به نمایندگان هر دولت و کشوری که در آن ساکن هستند منتقل بکنند و به ویژه از نیروهای سیاسی می‌خواهد کاری کنند که این دولت‌ها و کشورها «بدون در پاسخ به پر کردن خلا سیاسی، هستن نیروهای کارآمد سیاسی در داخل، در خارج که شامل حال جریانات اپوزیسیون هم می‌شه، که می‌تونن عهده‌دار این کار بشن.»

مخاطب اصلی رضا پهلوی دولت‌ها و کشورها هستند. به همین دلیل آینده‌ای را برای آنها ترسیم می‌کند نه به دور از تنش‌های بین‌المللی بلکه از قضا درون تنش‌های بین‌المللی اما در جهت مخالف جمهوری اسلامی. او با ترسیم تقابل میان آمریکا که «برای اوکراین اسلحه می‌فرستد» و جمهوری اسلامی که «واسطه‌ای است برای ورود اسلحه برای تامین کردن ارتش روسیه بر ضد اوکراین» نشان می‌دهد در صورتی که حمایت شود و بر تخت بنشینند روسیه متحد منطقه‌ای خودش را از دست می‌دهد چون در «ته صف» قرار می‌گیرد و آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی می‌توانند متحد منطقه‌ای داشته باشند و «سر صف» قرار بگیرند.

از این ادعای عجیب بگذریم که جمهوری اسلامی را واسطه‌ی ورود اسلحه برای تامین ارتش روسیه می‌خواند اما مسئله زیست رضا پهلوی در تنش‌های ژئوپولیتیک است. او در مناقشات بین‌المللی نیز به بالا و «سران» نظر دارد و اتفاقن به خوبی می‌داند که باید سرمایه‌گذاری اصلی را در همین فضا انجام بدهد و به دولت‌ها و کشورها صفی را نشان بدهد که می‌توانند از همین حالا با زنبیل خالی در آن بایستند. او ضمن افتخار به دیدارهای مکررش با مقامات دولتی، نمایندگان مجلس و برخی احزاب در آلمان و فرانسه و انگلیس، نمی‌تواند حتا یک مورد از ارتباط

۱. کذا فی‌الاصول. شاهزاده‌ی سرزمین پارس درست به این ترتیب «پارسی» حرف می‌زند.

و همکاری با نیروهای مترقی و انقلابی را مثال بزند. رضا پهلوی البته همواره در سمت دولت‌های ملی نیست. او با اپوزیسیون ونزوئلا و تظاهرات چند روزهی کوبا به سرعت اعلام همبستگی می‌کند چرا که تنها چیزی که به مخاطبان قدرتمند جهانی‌اش نشان می‌دهد او می‌تواند آلترناتیو مطبوعی برای جمهوری اسلامی باشد این است که نشان دهد در تقسیم قدرت جهانی، با زنبیل خالی در «صف درست» ایستاده و متوجه اهمیت حمایت از تظاهرات چند روزه در کوبا و اپوزیسیون کودتاچی ونزوئلا و سکوت در برابر جنبش چند ساله‌ی جلیقه‌زردهای فرانسه و جنبش «جان سیاهان اهمیت دارد»^۱ در آمریکا بوده است.

این وجه از روابط و متحدان بین‌المللی آنقدر برای رضا پهلوی اهمیت دارد که حاضر است حتا بخشی از بدنه‌ی جریان فاشیستی هوادار خودش را دلگیر و مکدر کند. موضع‌گیری علنی او علیه شعار «ما آریایی هستیم/ عرب نمی‌پرستیم»، که از سال ۱۳۹۶ به‌طور مکرر تکرار شده است، هرچند برای بسیاری از هواداران شرمگین پهلوی نشانه‌ی «دموکرات» بودن او و فاصله‌گذاری با هواداران نژادپرستش است اما این موضع‌گیری سرانجام در پیام اخیر رضا پهلوی معنای واقعی خودش را نشان می‌دهد. آنجا که رضا پهلوی در ربط با «ایجاد ثبات در منطقه» آمدن حکومتی را وعده می‌دهد که «ضدیهود و ضدعرب» نباشد. بنابراین مخاطب خارجی پیام رضا پهلوی در میان دولت‌ها و کشورها باید این پیغام را بشنود که ایران آینده‌ی مطلوب رضا پهلوی، در تنش‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای متحد اسرائیل با نام مستعار «یهود» و عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج با نام مستعار «عرب» خواهد بود. برای او این‌دست از روابط بین‌المللی آنقدر اهمیت دارد که ادعا کند حکومتی که در تبلیغات شبانه‌روزی سلطنت‌طلب‌ها، وارث «اعراب متجاوز» بوده در ضمن ضدعرب است.

این مهم‌ترین، مرئی‌ترین و دقیق‌ترین پیشنهادهایی است که رضا پهلوی روی میز می‌گذارد، شماره‌ی کوپن استفاده از آن را برای دولت‌ها و کشورها اعلام می‌کند، از آنها می‌خواهد برای رابطه با چنین دولت مطبوعی و رابطه‌ی تجاری-سیاسی-نظامی با آن صف بکشند و از ایرانیان خارج از کشور نیز می‌خواهد مجدانه این پیام را از طریق ایمیل و تلفن به اطلاع «مقامات کشور محل زندگی‌شان، از اعضای دولت تا قانون‌گذاران» برسانند.

استراتژی نهایی رضا پهلوی برای براندازی جمهوری اسلامی و در عین حال مدیریت دوره‌ی بعد از آن برای این‌که به «آناشری» منجر نشود، صورت تکرارشونده‌ای از استراتژی اصلاح‌طلبانه‌ی «فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا» است. اگر در استراتژی اصلاح‌طلبان تجمعات اعتراضی، نشریات و احزاب سیاسی در خدمت چانه‌زنی آنان با مقامات بالای نظام و سهم‌خواهی از آنان بود، برای رضا پهلوی تجمعات اعتراضی، رسانه‌ها، احزاب سیاسی و ایرانیان

1. Black Lives Matter

خارج از کشور در خدمت چانه‌زنی با سران کشورها، از اعضای دولت تا قانون‌گذاران است و اقبال رضا پهلوی به اصلاح‌طلبان سابق، که به آن خواهیم پرداخت، اصلن بدون دلیل و منطق نیست.

بهشت زهرای سلطنتی

رضا پهلوی در جایی از پیامش و بر سیل تعارف می‌گوید: «امروز بزرگترین اپوزیسیون و آلترناتیو جمهوری اسلامی شما ملت ایران هستید». همین تعارف اما موجبات نگرانی برخی از هواداران رضا پهلوی را فراهم آورده. برای نمونه فریدون احمدی، اکثریتی سابق و عضو هیئت دبیران و مدیر کارگروه گفتمان و استراتژی شورای مدیریت گذار در گفت‌وگو با کیانوش توکلی به صراحت می‌گوید: «آیا از توده‌ی مردم می‌شه به منزله‌ی رهبری سیاسی‌ای که باید یک امر پیچیده‌ی گذر از جمهوری اسلامی رو هدایت بکنه، کمک بکنه، مدیریت بکنه، هم‌سویی بکنه، و از داخل و خارج و همه‌ی مجموعه توسط **نخبگان سیاسی**. آیا منظور اینه که این کنار گذاشته می‌شه؟ "خود توده‌ی مردم آلترناتیو هستن" می‌تونه این ابهام رو به وجود بیاره و به نظر من این ابهام شایسته است که رفع بشه.»^۱ (تاکید از ماست)

با این حال اگر فریدون احمدی و افرادی مانند او اینقدر حتا از نام میان‌تهی «مردم» نمی‌هراسیدند و با دقت بیشتری پیام رضا پهلوی و پرسش و پاسخ‌های آن را نگاه می‌کردند متوجه می‌شدند که «این ابهام» به نحو شایسته‌ای رفع شده است و اتفاق رضا پهلوی به صراحت و روشنی در مورد لزوم مدیریت دوران گذار توسط اتحادی از احزاب و نیروها و نخبگان تاکید می‌کند. این احزاب و نیروها و نخبگان اما به هر شکلی که با هم متحد شوند و هر چقدر در مورد حقوق برابر رضا پهلوی با دیگران در این نهاد مدیریت‌کننده، لفاظی کنند در نهایت حول کسی اجتماع کرده‌اند که از همین حالا نام «مردم» را برای خودش برداشته است. «مردم»ی که از سوی رضا پهلوی در این جلسه بزرگترین و مهم‌ترین آلترناتیو جمهوری اسلامی خوانده شده‌اند همان «ملت»ی هستند که در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ روح‌الله خمینی گفته بود به پشتیبانی آنها هم توی دهن دولت می‌زند و هم دولت تعیین می‌کند. در واقع امر نیز در بهمن ۱۳۵۷ اکثریت «ملت» دولت بختیار و سلطنت پهلوی را نمی‌خواستند و این خمینی بود که با مصادره‌ی نام ملت، حرف ایجابی خودش را هم از گلوئی ملتی جعلی به کرسی نشاند و بلافاصله برای تثبیت این مصادره و «مدیریت دوران گذار از سلطنت»، هم دولت موقت را تشکیل داد، هم شورای انقلاب را تبدیل به ستاد فرماندهی کل کشور کرد و هم فرمان برگزاری فراندوم تعیین نظام را در فروردین ۱۳۵۸ صادر نمود.

۱. در این آدرس.

راه‌حل شگرف رضا پهلوی نیز طابق نعل به نعل راه‌حل خمینی است. او نیز همه را برای مدیریت دوران گذار به اتحاد فرا می‌خواند غیر از کسانی که «خود بخشی از مشکل هستند». چه کسانی بخشی از مشکل هستند؟ کسانی که حاضر به اتحاد عمل با نیروهای دیگر نیستند. یعنی ملاک و معیار پهلوی برای مشارکت نیروها در آینده‌ی ایران نه مبارزه با جمهوری اسلامی بلکه پیوستن به اتحادی است که فراخوان آن را او صادر کرده است. به این ترتیب رضا پهلوی نه تنها حد و حدود آلترناتیو را از بالای سر «مردم» واقعی تعیین می‌کند بلکه کسانی را از همین امروز از آن بیرون می‌گذارد. کسانی که هرچند رضا پهلوی حاضر است گذشته‌ی «انقلابی» آنها را ببخشد، از سر تقصیرات آنها بگذرد و مشارکت آنها را در «شورش ۵۷» نادیده بگیرد، اما یا آنها حاضر نیستند از آن گذشته‌ی انقلابی اعلام استغفار کنند یا در رقابت با رضا پهلوی حاضر به متحد شدن با اتحادی که از همین حالا رضا پهلوی و حلقه‌ی مشاورانش نیروی هژمونیک آن است، نیستند و به این ترتیب «بخشی از مشکل» پهلوی باقی می‌مانند. چنین است که رضا پهلوی با دقت هم نیروهای چپ انقلابی و کمونیست را از اتحاد فرضی‌اش بیرون می‌گذارد و هم در درون جبهه‌ی راست با مجاهدین خلق مرز می‌گذارد. توجه کنیم که رقابت مجاهدین خلق و رضا پهلوی و مجموعه‌ی نیروهایی که بالقوه می‌توانند حول او متحد شوند در درون جبهه‌ی راست، رقابتی جدی و نفس‌گیر است که یکی از آخرین نمودهای آن دعوت پر هزینه‌ی مایک پمپئو، وزیر امور خارجه‌ی سابق آمریکا به قرارگاه مجاهدین در آلبانی بود و به همین جهت باید بخشی از این مرزگذاری‌های «ندای وحدت» را رو به مجاهدین خلق فهمید.

بنابراین نه فقط در شکل، بلکه در محتوا هم با همان شکلی از «همه با هم» روبه‌رو هستیم که در «همه با هم» خمینی در سال ۵۷ با آن روبه‌رو بودیم و لفاظی‌هایی مانند این که حتا اگر کسی با «من» هم مخالف است به این اتحاد بپیوندند هم بیشتر شبیه همان «حتا کسانی هم که نظام را قبول ندارند برای حفظ و اعتبار کشور در انتخابات شرکت کنند» خامنه‌ای است. او نیز درست مانند خامنه‌ای در آستانه‌ی انتخابات ۱۳۹۴ به خوبی می‌داند اعتبار این مشارکت با حفظ مخالفت در نهایت به تقویت کدام نیرو منجر خواهد شد. در عین حال این «وحدت‌طلبی‌های» نمایشی به سرعت تبدیل به چماقی خواهد شد، یا حتا همین حالا شده است، که از سوی خیل مدافعان چماق‌به‌دست پهلوی در فضای مجازی «مخالفان» او را مورد تفقد قرار دهند. از این پس، مطابق امر ملوکانه یا با «هم» و البته با «من» متحد می‌شوید، با بخشی از مشکل هستید، یا به فراخوان رضا پهلوی پاسخ مثبت می‌دهید یا در جبهه‌ی علی خامنه‌ای هستید. رقابتی است میان «آقا» و «آقازاده» و شما ناگزیرید یکی از این دو را برگزینید.

رضا دولت تعیین می‌کند

رضا پهلوی در پیام و پرسش و پاسخ‌های بعد از آن، بارها تصویر دموکراتیکی از ایران آینده ترسیم می‌کند. ایرانی که در آن همه می‌توانند با «نظر» همدیگر مخالف باشند و با یک «اتحاد ملی» به آینده‌ای شکل دهند که همه در آن ذینفع باشند. ببینیم چنین آینده‌ای چقدر ممکن است.

رضا پهلوی در بخش پرسش و پاسخ پیامش و در ربط با مذاکرات فراوانش با سران دولت‌ها و کشورها و امتناع برخی از آنها می‌گوید: «ما یادمون نمی‌ره که شما به خاطر منافع خودتون حاضرین از یک ملتی که در حد گشنگی به خیابون اومده، اینطور دارن سرکوب می‌شن، نادیده می‌گیرین».^۱ کانال سرخط در یادداشت کوتاهی در این مورد نوشته است: «در جریان "قیام گرسنگان"، با محوریت فرقه‌ی ابتدال شر و حامیان‌شان صدها توثیت و پست و میزگرد در رسانه‌ها و کلاب‌هاوس برگزار شد تا ثابت کنند گرسنه خواندن مردم معترض توهین به آنان است. از مهدی حاجتی و حسین رونقی تا علیرضا کیانی و مسیح علی‌نژاد، از رضا حقیقت‌نژاد و مراد ویسی تا فرنگیس بیات و عجیب‌زاده و شلدون و انواع برانداز-خوشمزه‌های مقیم توثیتر علیه عنوان "قیام گرسنگان" منبر رقتند و توصیه‌های داهیه‌انه صادر کردند... رضا پهلوی، که تمام این جماعت از بندگان بارگاه و چاکران جان‌نثار او محسوب می‌شوند، در بخش پرسش و پاسخ با خبرنگاران، آنجا که دیگر از روی متنی که در اتاق فکر برایش نوشته بودند و حتی نمی‌توانست بی‌تپق از روی آن بخواند، حرف نمی‌زد، در پاسخ به یکی از پرسش‌ها خطاب به کشورهای غربی صریحا می‌گوید: "ما یادمون نمی‌ره که شما به خاطر منافع خودتون حاضرین از یک ملتی که در حد گشنگی به خیابون اومده، اینطور دارن سرکوب می‌شن، نادیده می‌گیرین"... جا دارد فرقه‌ی ابتدال شر، آزادی‌خواهان مقیم توثیتر و حومه، کارشناسان و کارمندان ایران اینترنشنال و سلبریتی-اکتیویست‌ها به همراه خیل کامنت‌گذاران نگران‌شان و احترام مردم بروند سراغ "شاهزاده"ی دل‌ها و به او یادآوری کنند با "گشنه" خواندن مردم به آنها توهین کرده است. اما این کار را نمی‌کنند چون اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی آمیزه‌ای است از ارتجاع، تزویر و دورویی و حتما برای آنها این جزو اختیارات همایونی است که رعیت را "گشنه" بخواند».^۲

اما مسئله چنان‌که «سرخط» نوشته فقط «ارتجاع، تزویر و دورویی» نیست. مسئله‌ی اصلی این است که برای تضمین ایران آینده‌ی مطلوب رضا پهلوی، حلقه‌ی مشاورانش و نیروهای هوادار و متحد با او بناست زیر سایه‌ی «اتحاد ملی» اتفاقن حقوق برخی تضییع شود و در آینده‌ای که شکل می‌گیرد ذینفع نباشند. به همین دلیل است

۱. کذا فی‌الاصول.

۲. در این آدرس.

که ضمن ترسیم دورغای زیبایی که در آن همه با اختلاف نظر در انتخابات شرکت می‌کنند، مطلقن در هیچ‌یک از برنامه‌ها و پیام‌ها و فراخوان‌های رضا پهلوی در مورد خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی از بازار کار به نفع صاحبان سرمایه، آزادسازی قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها صحبتی نمی‌شود. در ادبیات رضا پهلوی دلیل «گشنگی» مردم ایران «بی‌کفایتی، فساد و ناکارآمدی» حاکمانی است که «شغل اول و آخرشان روضه‌خوانی» بوده، رضا پهلوی اما هرگز نمی‌گوید روضه‌خوان‌ها چه سیاستی را اجرا کرده‌اند که منجر به «گشنگی» شده است. آنچه که موجب گرسنگی و فلاکت عمومی شده است نه نحوه‌ی اجرای سیاست‌های ریاضتی بلکه خود سیاست‌های ریاضتی بوده است و این سیاست‌ها اغلب تجویزات نهادهای بین‌المللی سرمایه نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی بوده‌اند.^۱ آن‌دسته از هواداران پهلوی که شبانه‌روز حب پوپولیسم پوپولیسم قورت داده‌اند خوب است برای یک‌بار هم که شده نه در مورد ناکارآمدی «روضه‌خوان‌ها» بلکه در مورد سیاست‌های تجویز شده از سوی این نهادهای جهانی حرف بزنند.

برخی مدافعان رضا پهلوی و اتحاد با او می‌گویند در صورتی که رضا پهلوی و متحدانش بر سر کار بیایند هرچه که شود اوضاع از این بدتر نخواهد شد. باید پرسید اوضاع برای چه کسانی بدتر نخواهد شد؟ اگر در متن تنش‌های واقعی جمهوری اسلامی با غرب سیاسی، سرکوب طبقه‌ی کارگر و نیروهای مخالف خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی از بازار کار، آزادسازی قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها گاهن با واکنش نهادهای بین‌المللی روبه‌رو می‌شود در شرایطی که دولت مستقر در ایران، نماینده و متحد غرب در منطقه باشد همین سرکوب‌ها، و عندالزوم شدیدتر از آن، با پشتیبانی دولت‌ها و کشورهای غربی انجام خواهد گرفت و اوضاع اتفاقن برای اکثریت سلب‌مالکیت‌شده‌گان و غارت‌شده‌گان بدتر خواهد شد. به یاد بیاوریم که ورود ارتش روسیه در بهمن ۱۴۰۰ به قزاقستان به قصد سرکوب قیام فرودستان و طبقه‌ی کارگر در این کشور که علیه سیاست‌های ریاضتی به خیابان آمده بودند و تا تسخیر کاخ ریاست‌جمهوری پیش رفتند با سکوت کامل دولت‌های غربی و نهادهای بین‌المللی همراه بود^۲ اما چند هفته بعد ورود همان ارتش به اوکراین، بر سر تقسیم حوزه‌ی نفوذ میان امپریالیسم روسیه و ناتو و متحدانش فغان تمام جهان را درآورد. بنابراین مسئله برای نظم مسلط جهانی نه «سرکوب طبقه‌ی کارگر» نیست، بلکه مسئله این است که چه کسی طبقه‌ی کارگر را سرکوب می‌کند.

از آن گذشته تداوم اجرای سیاست‌های ریاضتی لازمه‌ی تحقق وعده‌های اقتصادی پهلوی و مشاورانش است.

۱. هم در فلاخن شماره‌ی ۲۱۱ با عنوان «قیام گرسنگان، جدال بر سر نام یا تداوم نبردی تاریخی» به این موضوع پرداخته شده است و هم در شماره‌ی چهار رادیو هیچ‌کیدز با عنوان «جیب‌های باز کاملن گشاد».

۲. برای شرح نسبتن جامعی از این قیام می‌توانید به این آدرس مراجعه کنید.

آنها وعده داده‌اند با «نرمالیزه کردن» رابطه‌ی ایران و جهان مسیر را برای سرمایه‌گذاری خارجی خواهند گشود و به این شکل موجبات خوشبختی همگانی را فراهم خواهند کرد. برای جذب سرمایه‌ی خارجی هر دولت مستقری باید بتواند امنیت سرمایه را تامین کند. بخشی از این امنیت بدون شک تنش‌زدایی از رابطه‌ی ایران و جهان، یا دست‌کم غرب است اما بخشی از این امنیت نیز به تامین نیروی کار ارزان، بدون تشکل و بی‌دفاع نیاز دارد تا بتواند با رقبای جهانی‌اش در عرصه‌ی تامین نیروی کار ارزان رقابت کند. هیچ سرمایه‌گذاری به دلیل فر شاهنشاهی پهلوی در ایران سرمایه‌گذاری نخواهد کرد و پهلوی باید «اصلاحات اقتصادی» جمهوری اسلامی را تا سرحدات منطقی آن ادامه دهد که ایران شرایط ورود به بازار جهانی و جذب سرمایه‌ی خارجی را پیدا کند. چنین است که در ایران آینده همه نمی‌توانند ذینفع باشند چرا که به لحاظ تاریخی و طبقاتی تامین منافع همه‌ی طبقات، به خصوص در جنوب جهانی و دوران استیلای سرمایه‌داری متاخر، ممکن نیست^۱ و به همین دلیل «ایران آینده»‌ای که رضا پهلوی از آن سخن می‌گوید چیزی نیست غیر از بهشتی برای سرمایه که به «مدار جهانی» استثمار و بهره‌کشی بازگشته است.

از بیت شاه تا دربار رهبری

رضا پهلوی هم در این پیام و هم در موضع‌گیری‌های دیگرش وعده‌ی آزادی و تحمل نظر مخالف می‌دهد. روح‌الله خمینی هم تا وقتی به قدرت دست نیافته بود از این وعده‌ها می‌داد. اکنون با توجه به تجربه‌ی انقلاب ۵۷ نیاز داریم معیاری داشته باشیم تا ببینیم رضا پهلوی چقدر در ادعای خودش صادق است. در جلسه‌ای که پیام رضا پهلوی خوانده شد خبرنگاران رسانه‌های ایران اینترنشنال، من‌وتو، بی‌بی‌سی فارسی، تلویزیون فارسی صدای آمریکا، کیهان لندن، ایندپندنت فارسی و رادیو فردا یا حضور داشتند یا سوالات خودشان را فرستاده بودند که از پهلوی پرسیده شود. عجیب این‌که در بین هفت خبرنگار حتی یک نفر نبود که سوالی در مخالفت با پهلوی بپرسد یا لااقل او را با پرسشی به چالش بکشد. همه‌ی خبرنگاران با فرستادن درودهای گرم به محضر شاهزاده آغاز کردند و بعد از خطابه‌ی کوتاهی در رسای هوشمندی او و راهکارهای عجیب و شگرفی که در پیامش نهفته بوده، سوال خودشان را مطرح کردند که در واقع همه‌ی آنها، بدون حتی یک استثنا، تقاضایی بود از شاهزاده تا بندگان را بیشتر از نبوغ سیاسی خودش آگاه کند. هرچند این خبرنگاران همه مانند هم نبودند و تفاوت‌هایی داشتند. برای نمونه

۱. دلیل تاکید بر وضعیت جنوب جهانی این است که در شمال جهانی، به دلیل غارت بلندمدت و انباشت اضافی تاریخی در جریان استعمار و مداخلات امپریالیستی، حدی از انباشت شکل گرفته است که به دولت امکان آن را می‌دهد تا برای کنترل طبقه‌ی کارگر و تامین منافع سرمایه، به انحای مختلفی از تامین اجتماعی برخی نیازهای طبقه‌ی کارگر را نیز تامین کند. گفتن ندارد که کشورهای واقع در جنوب جهانی از چنین انباشتی بی‌بهره‌اند.

سوال خبرنگار کیهان لندن نیز پرسیده شد که مانند خبرنگاران روزنامه‌ی هم‌نامش در تهران که اغلب اعتقاد دارند دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی به اندازه‌ی کافی مخالفان را سرکوب نمی‌کند، اعتقاد داشت رضا پهلوی به اندازه‌ی کافی قاطعانه در مقابل کسانی که «نه با انقلاب ارتجاعی ۵۷ بلکه فقط با معلول آن، یعنی جمهوری اسلامی مخالفند» برخورد نمی‌کند.

جمهوری اسلامی بعد از چهاردهه حکمرانی استبدادی توانسته در نمایش‌های تبلیغاتی خودش به اشکال گشوده‌تری از شاهزاده‌ای برسد که خودش و اغلب مشاورانش بخش عمده‌ای از زندگی خودشان را در «کشورهای آزاد آزاد» گذرانده‌اند و بسیاری از آنها حقوق‌بگیر نهادهای امپریالیستی‌ای هستند که «ترویج و دفاع از دموکراسی» از اصول آنهاست. با این وجود درست در لحظه‌ای که ادعا می‌کنند وقتی به قدرت دست پیدا کنند همه آزاد خواهند بود حتی نمی‌توانند سیمایی از آن آزادی رویایی را در یک جلسه‌ی کوچک مطبوعاتی نمایش دهند. پیش از این هم همین بوده است. در جریان برگزاری برنامه‌ی «میدان» در تلویزیون ایران اینترنشنال، که به نوعی آغاز حضور جدی‌تر رضا پهلوی در عرصه‌ی سیاست نیز بود، با هزینه‌ی گزاف عده‌ای از چاکران درگاه را از ایالت‌های مختلف آمریکا دست‌چین کردند و شاهزاده را مانند گل در میان هواداران عاشق نشانند تا بدون هیچ پرسش اساسی‌ای بیانات گهربارش را ادا کند.

موضوع اما محدود به این جلسه نیست. بگذارید ببینیم آزادی وعده‌داده‌شده از منظر مدافعان و مشاوران نزدیک رضا پهلوی، از جمله در «انجمن شهریار» و «فصلنامه‌ی فریدون» چه حدودی دارد. سعید قاسمی‌نژاد در گفت‌وگویی در مورد «نوپهلوی‌گرایی» با علیرضا کیانی که در شماره‌ی سوم فصلنامه‌ی فریدون^۱ در فروردین ۱۴۰۱ منتشر شده، می‌گوید: «باید عقل سلیم و حکمت عملی داشت. فرض کنید حالا این جمهوری اسلامی سقوط کرد. وضعیت مشابه وضعیتی است که ما در اواخر دوره قاجار داشتیم که رضاشاه آمد. شما یک کشور دارید که از نظر بین‌المللی در انزوا است، شما یک کشور دارید که جریان‌های اسلام‌گرای مسلح در آن قدرتمندند، شما یک کشور دارید که از نظر اقتصادی در وضعیت بسیار ناچوری است، آیا عقل عملی حکم می‌کند که شما بگویید فاشیست‌ها، تجزیه‌طلب‌ها، اسلام‌گراها، کمونیست‌های انقلابی باید حق داشته باشند مملکت را پاره پاره کنند؟ یا عقل سلیم حکم می‌کند که این نخبگان دور هم جمع شوند، یک توافقی حول حد و مرزهای نظام سیاسی کنند برای این که بتوانند کشور را پیش ببرند؟... باید آن چهار گروه که گفتیم را از نظام سیاسی حذف کرد... به باور من نخبگان سیاسی اعم از چپ و راست و لیبرال و ملی‌گرا می‌توانند با هم توافق کنند ممنوعیت این احزاب را در

۱. این گفت‌وگو را می‌توانید در این آدرس بخوانید.

قانون اساسی بگنجانند و مردم اگر به این قانون اساسی رای دادند که خب چه عالی. مردم اگر بعدا هم خواستند که مثلا احزاب اسلامگرا اجازه فعالیت سیاسی پیدا کنند طبیعتا باید برود مسیر قانونی برای تغییر قانون اساسی را طی کند. حرف من اما این است که از الان باید اجماعی از نخبگان درست کرد برای گنجاندن این‌ها در قانون اساسی.»

او در مورد شیوهی ممکن برای جلوگیری از سرنگونی حکومت پهلوی در سال ۵۷ می‌گوید: «مهم‌ترین کاری که شاید می‌شد کرد این بود که با حداقل خونریزی جلوی آن جریان را گرفت. اولویت را داد به بازداشت نیروهایی که دنبال به آشوب کشیدن مملکت بودند و تا جایی که ممکن بود بدون خونریزی این کار را کرد. حالا اگر بدون خونریزی هم نمی‌شد خب حفظ مملکت بسیار مهم بود و باید با چنگ و دندان کشور را نگه داشت... با توجه به آن تجربه من فکر می‌کنم آن طرح بازداشت چند هزار نفر از این سران و عوامل این جریان‌ها و فرستادن‌شان به یک جای دور و نگه‌داشتن‌شان در زندان می‌توانست یک ایده بسیار مناسب باشد. یعنی اگر دوباره در ایران آزاد فردا مشکلی به این شکل پیش بیاید نباید مامشات کرد. باید قاطع بود. به نظرم درس خوبی است که راه را برای بلافاصله بعد از براندازی و اینکه چه باید کرد هم نشان می‌دهد.»

سعید قاسمی‌نژاد در ضمن در خلال این گفت‌وگو بارها از کودتای ژنرال پینوشه در شیلی، کودتاهای مکرر ارتش در ترکیه و کودتا و کشتار گوانگجو در کره‌ی جنوبی به عنوان نمونه‌های موفقی از حفظ کشور مثال می‌زند و کیانی در مقام تحشیه‌نگار بر فرمایشات استاد تصریح می‌کند که در ترکیه و در جریان کودتای ۱۹۸۰ «بیشتر از پانصد هزار نفر را بازداشت می‌کنند، ده‌ها نفر را در خیابان اعدام خیابانی می‌کنند و صدها نفر در زندان زیر شکنجه کشته می‌شوند.»

توجه کنیم که این تازه سعید قاسمی‌نژاد است که از نیروهای میانه‌روی نزدیک به رضا پهلوی محسوب می‌شود و در همین مصاحبه با هواداران احیای سلطنت مطلقه مرز می‌گذارد. البته نه به این دلیل که سلطنت مطلقه مطلوب نیست بلکه به این دلیل که «در قرن ۲۱، در فضای کنونی ایران، در فضای کنونی جهان، با توجه به منش و روش میراث‌دار پادشاهی در ایران به نظر [...] شدنی نمی‌آید.»

بنابراین در بیت سلطانی رضا پهلوی حتا از خدعه‌های خمینی هم نشانی نیست. مشاوران و حلقه‌های نزدیک به او با زبان صریح حد و حدود آزادی آینده را روشن کرده‌اند و نشان داده‌اند برای آنچه از نظر آنان «حفظ مملکت» نامیده می‌شود از کشتار، خونریزی، کودتا، شکنجه، اعدام خیابانی و مانند آن ابایی ندارند و از همین حالا به صراحت گفته‌اند تنها مخالفانی در قانون اساسی مطلوب آنان اجازه‌ی فعالیت دارند که چندان هم مخالف

نباشند. بنابراین دیگر هواداران طرح‌های متعدد اتحاد پهلوی، آنها که کمی دورتر از این حلقه‌های نزدیک‌تر قرار دارند نمی‌توانند بگویند از چنین گرایشی و چنین برنامه‌ای اطلاعی ندارند. آنها را باید به نام خودشان خطاب کرد: هواداران دیکتاتوری سکولار-فاشیستی حول شاهزاده‌ی پهلوی.

کدام «همه» با کدام «همه»

یکی از افسانه‌های رایج در مورد انقلاب ۵۷ این است که همه‌ی مخالفان سلطنت پهلوی برای سرنگونی رژیم شاه دست اتحاد به روحانیون و روح‌الله خمینی دادند و به این ترتیب موجبات تاسیس جمهوری اسلامی و بیش از چهار دهه حکمرانی آنان را فراهم کردند. تنها نگاهی به سیر وقایع چند ماهه‌ی آخر سلطنت پهلوی و چند سال ابتدایی بعد از سرنگونی، تا پیش از استقرار کامل جمهوری اسلامی نشان خواهد داد این افسانه تا چه اندازه بی‌بنیاد و پرداخته‌ی ائتلافی از هواداران دودمان سرنگون شده و انقلابیون سابقِ پشیمان از گذشته‌ی خویش است. اما اجازه بدهید وارد این بحث نشویم و این روایت رسمی از انقلاب ۵۷ و نیروهای مشارکت‌کننده در آن را برای چند لحظه بپذیریم. مسئله این است که حتا در همین روایت رسمی و جافتاده ادعا می‌شود که همه‌ی نیروهای مخالف سلطنت پهلوی نه در وجوه ایجابی پروژه‌ی ضدانقلاب خمینیستی، بلکه در وجوه سلبی، علیه سلطنت پهلوی و برای سرنگونی آن با روح‌الله خمینی متحد شدند.

طبعن وقتی در جریان فراندوم تعیین نظام سیاسی آینده، تقریباً تمامی احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیست، غیر از حزب توده‌ی ایران شرکت در فراندوم را تحریم کردند و سازمان مجاهدین خلق ایران نیز در این فراندوم رای آری مشروط داد؛ آن هم در شرایطی که شخص خمینی تمام اعتبار سیاسی و مذهبی‌اش را صرف تشویق مردم برای شرکت در فراندوم کرده بود، نمی‌توان مدعی شد که در وجوه ایجابی پروژه‌ی خمینی نیز مخالفان شاه متحد او بودند. علاوه بر این توجه کنیم که نوروز ۵۸، یعنی تنها یک ماه و نیم بعد از سرنگونی سلطنت پهلوی و چند روز پیش از برگزاری تعیین نظام، هم در سنندج و هم در گنبد به مقاومت مسلحانه در مقابل تهاجمات عوامل ضدانقلاب خمینیستی گذشت. در سنندج نیروی متحد کومله^۱ و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با پشتیبانی مردم در مقابل عوامل حزب‌اللهی ایستادند و در گنبد نیروهای هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق به پشوانه‌ی شوراهای دهقانی در مقابل تهاجم مسلحانه‌ی کمیته‌های اسلامی مقاومت کردند.

۱. کومله در آن زمان در هر شهر با نام دیگری غیر از کومله فعالیت می‌کرد و در سنندج با نام «جمعیت دفاع از انقلاب و آزادی» حضور داشت. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به گفت‌وگو با یوسف اردلان در کتاب «تاریخ مفقود شوراهای ۵۷» از انتشارات منجنیق. هم‌چنین در مورد جنگ گنبد می‌توانید به گفت‌وگو با یوسف کُر در همین کتاب نگاهی بیندازید.

«همه با هم» اما در پیام رضا پهلوی و در حمایت‌های هواداران او از این پیام تنها به وجوه سلبی محدود نیست. حامیان رضا پهلوی، چه حامیان جمهوری خواه و چه حامیان سلطنت طلب او، دروغ می‌گویند که تنها علیه جمهوری اسلامی با رضا پهلوی متحد می‌شوند. آنها در تمام جزئیات با وجوه ایجابی این پیام آشنایی دارند و پروژه‌ی سیاسی خودشان را با پروژه‌ی سیاسی رضا پهلوی یکی می‌دانند. برای نمونه فریدون احمدی در گفت‌وگو با کیانوش توکلی از عبارات‌های «کربلای ۲۸ مرداد» و «کربلای انقلاب ۵۷» استفاده می‌کند. اشاره‌ی او به بخشی از اپوزیسیون است که اولی با اشاره به کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد حاضر نیست با حامیان و وارثان سلطنت پهلوی متحد شود و دومی با اشاره به نقش بخشی از اپوزیسیون در انقلاب ۵۷ حاضر نیست با این بازماندگان «ارتجاع سرخ و سیاه» دست به اتحاد بزند. مسئله اینها نیست. مسئله این است که واژه‌ی «کربلای ۲۸ مرداد» واژه‌ای است که همین نوپهلوی‌گرایان از آن استفاده می‌کنند و استفاده از این واژه نشان می‌دهد اتفاق فریدون احمدی در مقام مدیر کارگروه گفتمان و استراتژی شورای مدیریت گذار با ادبیات و گفتار نوپهلوی‌گرایانی که از همین حالا جوخه‌های ترور و تخت‌های شکنجه تدارک دیده‌اند، آشناست. دیگران نیز چنینند. نوپهلوی‌گرایان در پسله و پستو حرف نمی‌زنند، به‌طور دائم در میزگردهای ایران‌اینترنشنال به عنوان حامیان رضا پهلوی حضور دارند و همه‌ی اپوزیسیون در حال اتحاد در جریان روابط نزدیک و نشست‌های بسته‌ی رضا پهلوی با این افراد هستند. با این وجود هیچ‌کدام از این افراد و نیروها که در چند سال اخیر به دنبال اتحاد حول رضا پهلوی بوده‌اند هرگز نخواستند با این جریان‌ها فاصله‌گذاری کنند و به خوبی می‌دانند با کدام نیرو و حول چه برنامه‌ای متحد می‌شوند.

اتفاق نوپهلوی‌گرایان هم تأکیدی بر «سلطنت» ندارند. آنها هرچند ضمن ناممکن دانستن احیای سلطنت مطلقه، نسبت به تاسیس مشروطه‌ی سلطنتی بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی تمایل دارند اما تأکید اصلی آنها نه بر شکل حکمرانی بلکه بر محتوای حکمرانی است. تأکید آنها در برنامه‌ی سیاسی حذف قانونی و صدامت فراقانونی مخالفان و در برنامه‌ی اقتصادی تداوم درنده و عام برنامه‌های نئولیبرالی‌ای است که از مروجان نظریه‌های میلتون فریدمن و فردریش فون‌هایک آموخته‌اند و در چارچوب عام به تقریب همین برنامه‌ای است که در جمهوری اسلامی از دوران تعدیل هاشمی رفسنجانی در حال اجراست و حاصل آن گرسنگی و فلاکت عمومی بوده است. برای نوپهلوی‌گرایان مطلوب است که چنین برنامه‌هایی را در چارچوب سلطنت مشروطه پیش ببرند اما اگر نشد با جمهوری هم کنار می‌آیند.

تفاوت آن «همه» که امروز با «همه» متحد می‌شود و حول رضا پهلوی خودش را سازمان می‌دهد با «همه با

همه» ای که ادعا می‌شود حول روح‌الله خمینی متحد شدند این است که ادعا می‌شود آنها متحد شدند که شاه برود و اینها متحد می‌شوند که شاه بیاید حتا اگر ردای ریاست‌جمهوری بر تن داشته باشد.

اتحاد برای کنترل

چندی پیش موسسه‌ی گمان نتایج نظرسنجی‌ای را منتشر کرد که بر اساس آن ۳۹/۵٪ از شرکت‌کنندگان در یک انتخابات آزاد به رضا پهلوی رای می‌دادند و ۲۴/۲٪ در همان انتخابات آزاد به مشروطه‌خواهان طرفدار پادشاهی. در هر دو مورد رضا پهلوی و مشروطه‌خواهان در صدر فهرست قرار داشتند. نتایج این نظرسنجی فقط رضا پهلوی و مشروطه‌خواهان را شاد نکرد بلکه گرایش‌های دیگری هم از این نتایج محظوظ شدند. برای نمونه سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی که با رای ۲۰/۲٪ بعد از مشروطه‌خواهان در مقام دوم قرار گرفته بودند، ناگهان به فعالیت مجازی خودشان افزودند، چندین جلسه‌ی کلاب‌هاوسی ترتیب دادند، باب گفتگو با رقبای فرضی‌شان در انتخابات آزاد آینده را از هم‌اکنون گشودند و حتا برخی ناگهان سوسیال‌دموکرات شدند، یعنی کسانی بودند که تا پیش از نظرسنجی موسسه‌ی گمان خودشان را با عنوان عمومی «چپ» معرفی می‌کردند اما وقتی از آرای انتخاباتی‌شان مطمئن شدند پرده برانداختند که آنک منم سوسیال‌دموکرات موعود. مشکل البته این بود که در میان مسروران و شادان کسی به این توجه نکرد که در همین نظرسنجی و در میان «شخصیت‌ها» نفر دوم بعد از رضا پهلوی، ابراهیم ریسی، همان «آیت‌الله قتل‌عام» و «آیت‌کشتار» و غیره است که با کسب ۱۷/۴٪ آرا در مقام دوم قرار گرفته. و به این ترتیب قاعدتن نتایج نظرسنجی باید این ادعای مشترک اپوزیسیون را که جمهوری اسلامی مشروعیت خودش را به‌طور کامل از دست داده است دود می‌کرد و به هوا می‌برد. اپوزیسیون سلحشور اما این بخش‌های نظرسنجی را درز گرفتند و هر کسی به همان بخشی توجه کرد که از آن منتفع می‌شد.

گذشته از برخی ایرادهای روش‌شناختی نظرسنجی موسسه‌ی گمان یا نظرسنجی‌های مشابه، هر آدم عاقل و بالغی که نخواهد خودش را گول بزند و واقعیت‌های اجتماعی را نفی کند البته خواهد پذیرفت که در یک «انتخابات آزاد» به احتمال خیلی زیاد اقبال به رضا پهلوی همین خواهد بود و حتا بیشتر از این. مسئله اما این نیست.

مشکل اصلی در جایی است که دشمن طبقاتی مترصد کسب قدرت سیاسی، به شمول رضا پهلوی و حلقه‌ی مشاوران نوپهلوی‌گرا و متحدان سلطنت‌طلب و جمهوری‌خواهش به خوبی آن را تشخیص می‌دهند و بر همین اساس بر برگزاری «انتخابات آزاد» به عنوان تاکتیک و استراتژی پافشاری می‌کنند. حتا فاشیست‌های سازمان‌یافته

در «انجمن شهریار» هم هرچند به بیان سعید قاسمی‌نژاد اعتقاد دارند «انتخابات آزاد شاه‌کلید نیست» اما در ضمن تأکید می‌کنند «تنها از دل آزادی سیاسی و انتخابات آزاد است که ثبات سیاسی درازمدت حاصل می‌شود». البته معنای «آزادی سیاسی» را در دستگاه فکری آنها پیش از این مشخص کردیم و روشن کردیم که این «آزادی سیاسی» حد و حدودی دارد.

مسئله این است که کلیت اپوزیسیون راست، به شمول رضا پهلوی و متحدانش به خوبی می‌دانند داستان هیچ انقلابی داستان صندوق رای نیست و بر همین اساس نتایج نظرسنجی موسسه‌ی گمان می‌تواند در یک روند انقلابی منتهی به سرنگونی جمهوری اسلامی، کاملن معنای خود را از دست بدهد. تأکید آنها بر ساختن ساختارهایی از بالا برای این‌که دوران بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی را تحت کنترل بگیرد و تحت عنوان دوران «گذار» آن را مدیریت کند، برخلاف تبلیغات پر سر و صدای پیرامون آن، راهکاری عملی برای انقلاب علیه جمهوری اسلامی نیست، بلکه از قضا ساختاری ضدانقلابی است که از همین حالا برای پایان دادن به وضعیت انقلابی تاسیس شده است.

نگرانی نیروهای ضدانقلاب از شرایط بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی نگرانی مشترکی است. این همان نگرانی‌ای است که در انقلاب ۵۷ مهدی‌بازرگان و دولت موقت یکی از نمایندگان آن بودند و به شیواترین و روشن‌ترین شکل در آن جمله‌ی معروف بازرگان صورت‌بندی شده بود که «ما باران می‌خواستیم، سیل آمد». هراس همه‌ی نیروهای ضدانقلاب همین «سیل» است و از حالا دارند در برابر امواج خروشان این سیل سد می‌بندند. از همین جهت است که رضا پهلوی حتا در قامت اصلاح‌طلبان حکومتی نیز متحدانی را در یک بلوک تاریخی-طبقاتی می‌بیند که می‌توان آنها را به اتحاد برای کنترل آینده فرا خواند. علاوه بر این مشاهده‌ی تجربی که تقریباً هر اصلاح‌طلبی بالقوه‌گی این را دارد که بدون توقف نه تنها «برانداز» بلکه سلطنت‌طلب-جمهوری‌خواه حامی رضا پهلوی شود، در ضمن این نیز به خوبی آشکار است که مسئله‌ی کنترل شرایط بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی از بالا و با مدیریت «نخبگان سیاسی» تداوم منطقی راه و رسم اصلاح‌طلبانه‌ای است که تلاش می‌کرد به شکل کنترل‌شده و مدیریت‌شده ولی با یادآوری خطرات مبارزاتی که در درون جامعه وجود داشت به سران حکومتی، آنها را وادار کند تن به برخی اصلاحات بدهند. به همین دلیل است که بعد از پایان کارکرد سیاسی اصلاح‌طلبان، که اعلام مردمی آن در دی ۹۶ اتفاق افتاد، بسیاری از اصلاح‌طلبان در داخل و خارج به سرعت یا تبدیل به براندازهای سلطنت‌طلب-جمهوری‌خواه حامی رضا پهلوی شدند یا تبدیل به زائده‌ی امنیتی نظام حاکم علیه جنبش‌های توده‌ای و مبارزات صنفی. خواستگاه این تبدیل، به‌رغم تخالف در شکل نهایی آن، یکی

است. بابک مینا، اصلاح‌طلب سابقی که حالا برانداز شده و دارد «کم‌کم قانع می‌شود که مشروطه‌ی پادشاهی نظام مناسبی برای ایران است»، در گفت‌وگو با فصلنامه‌ی فریدون به روشنی دلیل این تبدیل را بیان می‌کند. او ضمن صحنه گذاشتن بر این که تا سال ۸۸ اصلاح‌طلبی به دنبال اصلاح وضعیت بود اما از ۸۸ تا ۹۶ تنها برای این اصلاح‌طلب بوده است که «کشور فرو نپاشد» می‌گوید: «براندازی برای حفظ ایران است. این را به خاطر این می‌گویم که من دقیقا بر اساس همان دغدغه‌ای که می‌گویی در پنج شش سال اخیر داشتم، یعنی حفظ ایران، متوجه شدم که با هیچ نوعی از اصلاح‌طلبی شما نمی‌توانید ایران را حفظ کنید و اتفاقا به این دلیل است که روی آورده‌ام به استراتژی براندازی.»^۱

چند روز پیش کانال تلگرامی «جامعه‌ی نو» که توسط تعدادی از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب اداره می‌شود، احتمالن در واکنش به پیام اخیر رضا پهلوی نوشت: «گرایش پایان‌طلبی و تغییر نظام را می‌توان به عنوان یک حق به رسمیت شناخت، به چند شرط: مخالف برون‌زایی تغییر از طریق مداخله‌ی خارجی باشد؛ از تغییر با روش خشونت‌بار و مسلحانه روگردان باشد؛ بتواند با ارائه‌ی ساختار عینی نظام جانشین، وقوع خلاء قدرت سیاسی را منتفی سازد!»^۲ به تجربه می‌دانیم که آن بخش مخالفت با مداخله‌ی خارجی برای اغلب اصلاح‌طلبان بیشتر یک تعارف است و تا زمانی موضوعیت دارد که هنوز نقاط اتصالی به قدرت حاکم دارند. نمونه‌های فراوانی مانند محسن سازگارا، مجتبا واحدی، مسیح علی‌نژاد، اکبر عطری، فائزه هاشمی و دیگرانی که نه تنها دیگر «مخالف مداخله‌ی خارجی» نیستند، بلکه مصرانه و پیگیر به دنبال مداخله‌ی خارجی هستند نشان می‌دهد در منطق اصلاح‌طلبی نگاه به قدرت است که ماهیت استراتژیک دارد نه زوائیدی مانند «عدم مداخله‌ی خارجی». گذشته از این اما نکته‌ی اصلی این متن کوتاه و نقطه‌ی اتصالش به متحدان پهلوی محور آنجایی است که تاکید می‌کند گرایش تغییر نظام را مشروط بر این که «بتواند با ارائه‌ی ساختار عینی نظام جانشین، وقوع خلاء قدرت سیاسی را منتفی سازد» به رسمیت می‌شناسد و این «به رسمیت شناختن» در واقع به معنای همراه شدن با آن است.

درست به همین دلیل است که رضا پهلوی هرگز سراغ سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه یا سندیکای کارگران شرکت هفت‌تپه نمی‌رود، در هیچ‌یک از پیام‌هایش کانون‌های صنفی معلمان، شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان، اتحاد بازنشستگان یا تشکلهای مشابه را نه خطاب می‌کند و نه به رسمیت می‌شناسد. هرگز طرفدارانش را به حضور در شوراها و صنفی دانشجویی تشویق نمی‌کند اما به‌رغم

۱. این گفت‌وگو را می‌توانید در این آدرس بخوانید.

۲. در این آدرس.

اختلافی که در ظاهر به نظر می‌رسد «براندازان» باید با «اصلاح‌طلبان» داشته باشند، در پرسش و پاسخ بعد پیامش می‌گوید: «بسیاری از کسانی که در آینده‌ی ایران در صحنه‌ی مدیریت اداری و سیاسی کشور خواهند بود، بخش عمده‌ایش هم‌اکنون در ایران هستند. خیلی‌هاشون هم در داخل سیستم هستند. دلشون با این نظام نیست. اعتقادات ایدئولوژیکی با این نظام ندارن. ولی به این نتیجه رسیدن که این نظام جوابگو نیست. اصلاح‌طلبان دیروز، امروز دیگه دنبال اصلاح نظام نیستن ولی بایستی بتونن به صف مبارزین سکولاردموکرات بیوندن. هیچ‌کسی رو که امروز بخواد آینده‌ی بهتری رو جستجو بکنه نبایستی جدا بکنیم و بگذاریم از قافله عقب بیفتن.» به این معنا فراخوان رضا پهلوی حتا اتحاد برای برانداختن جمهوری اسلامی نیست. برخلاف ادعای موجود در این فراخوان‌ها و اتحادها و پیام‌ها، تنها امید چنین اقداماتی به مداخله‌های از بالا و امپریالیستی می‌تواند باشد. به همین دلیل مخاطبان اصلی این پیام اخیر نیز، نه مردم ایران بلکه دشمنان بین‌المللی و رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی بوده‌اند. این اتحادها تنها زمانی می‌توانند بدون دردسر به امر کنترل و مدیریت گذار مشغول شوند که قدرت‌های بین‌المللی منشا اصلی تغییر باشند، خواه با فروپاشی نظام، خواه با انقلاب مخملی و حتا، چه باک، با مداخله‌ی نظامی. این سرحدات استراتژی فشار از پایین و چانه‌زنی از بالای «براندازی» است، شما در خیابان کشته شوید تا ما «نخبه‌گان» برای قدرت جایگزین و کنترل گذار متحد شویم و البته تا آن زمان از ردیف‌های بودجه‌ی مصوب برای «کمک به گسترش دموکراسی» استفاده کنیم.

کمونیسم انقلابی، «زمین بازی» و آلترناتیو شورایی

در شهریور ۱۳۹۱ سعید قاسمی‌نژاد، که گویی عادت دارد با هر جایی که خودش هم در آن کار می‌کند مصاحبه کند، در گفت‌وگویی با بامدادخبر گفته بود: «من فکر نمی‌کنم که همه نیروهای چپی به ما حمله می‌کنند. ما اتفاقاً با نیروهای چپ دموکرات رابطه‌ای خوب و در برخی موارد همکاری نزدیک داریم و اتفاقاً همین چپ دموکرات معتقد به سوسیال‌دموکراسی که بازی بر اساس دموکراسی و در چارچوب اقتصاد بازار را پذیرفته، می‌تواند در آینده ایران نقشی مثبت و مهم بازی کند و دارای پشتوانه اجتماعی هم هست. آن چپی که شما از آن نام می‌برید در واقع مجموعه‌ای پراکنده است از افرادی با عقایدی افراطی و هپروتی. این مجموعه البته همیشه به گروه ما حمله کرده است و در برابر آن نیروی چپ سوسیال‌دموکراتی که در حال شکل‌گیری است و برخی چهره‌های شاخصش را هم در کنفرانس‌های استکهلم و بروکسل و دیگر کنفرانس‌هایی از این دست دیده‌ایم اهمیتی ندارند... چپ افراطی همیشه بوده و خواهد بود، چه بهتر که نماینده این چپ افراطی ژیتک باشد، چه بهتر که سمبل

چپ افراطی یعنی چه‌گوارا، یک برند پول‌ساز باشد. شما به تبدیل چه‌گوارا از تروریستی الهام‌بخش ترور، به برندی پول‌ساز که نگاه کنید به خوبی معنای اینکه هر آنچه سخت است و استوار دود می‌شود و به هوا می‌رود را می‌فهمید. از ژیتک و حمید دباشی و مراد فرهادپور نباید ترسید، وجود این‌ها بسیار هم مفید است، از گروه بادرمانیهوف و کارلوس و عاشقان‌شان است که باید ترسید؛ چرا که می‌کوشند قاعده بازی را به هم بزنند. بخش عمده چپ افراطی ایران در آرزوی ژیتک شدن، حمید دباشی شدن، آدورنو شدن، و... است. این‌ها را باید اتفاقاً کمک کرد که حرف‌های‌شان را بیشتر بزنند، مردم اصلاً نمی‌فهمند این‌ها چه می‌گویند، خودشان جمع می‌شوند و برای هم دست می‌زنند، باید نگران آن اقلیتی از این نیروهای افراطی بود که هنوز رمانتیک است و به تروریسم چپ نظر دارد. این‌ها چون در بازی دموکراتیک وزنی ندارند ممکن است بخواهند کل بازی را به هم بریزند، این خطر در ابتدای گذار، جدی است و باید مراقب آن بود.»^۱ (تاکید از ماست)

از آن زمان البته چیزهای زیادی تغییر کرده است. ۱۰ سال بعد از آن، چپ سوسیال‌دموکراتی که سعید قاسمی‌نژاد آنها را در «کنفرانس‌های استکهلم و بروکسل و دیگر کنفرانس‌هایی از این‌دست» دیده بود و با آنها رابطه‌ای خوب و در برخی موارد همکاری نزدیک داشت، دیگر حتا ادعای چپ بودن و سوسیال‌دموکرات بودن هم ندارد. نیرویی است متحد با بقیه‌ی جمهوری‌خواهان راستگرا در شورای مدیریت گذار و چنان‌که پیش از این اشاره کردیم، به دنبال هر اتحادی با رضا پهلوی. البته که جریانات جدید سوسیال‌دموکراتی پدید آمده‌اند و خواهند آمد که اکنون با نتایج نظرسنجی گمان، روحی بر کالبدشان دمیده شده اما دقیقن به دلیل تعلق به همان بلوک تاریخی-طبقاتی‌ای که قاسمی‌نژاد در جناح راست آن قرار دارد، نهایتن کارشان به رابطه‌ی خوب و همکاری نزدیک با «اپوزیسیون متحد» خواهد انجامید و حتا هستند چپ‌های غیرسوسیال‌دموکراتی که چون نمی‌خواهند اپوزیسیونِ اپوزیسیونِ [راست] شوند، از همین حالا شمشیرها آخته به سوی چپ، به دنبال راهی برای ورود به اتحاد «همه با هم» می‌گردند که مبدا «از قافله عقب بیفتند». قاسمی‌نژاد و دار و دسته هم که آن زمان عده‌ای نولیبرال حقوق‌بگیر بنیاد میل‌تون فریدمن بودند حالا تبدیل به «نوپهلوی‌گرایانی» شده‌اند که با شخص شاهزاده فالوده می‌خورند و به محافل امپریالیستی دست بالاتری راه دارند.

با این‌وجود و به‌رغم گذشت ۱۰ سال و انواع تغییر و تحولات، یک چیز در آنها ثابت مانده است: حساسیت استراتژیکی که در مورد «زمین بازی» دارند. در گفت‌وگویی که دو ماه پیش قاسمی‌نژاد با سوپرمارکت جدید

۱. متاسفانه آرشیو بامدادخبر از روی اینترنت پاک شده است و تنها می‌توان در این یادداشت فیس‌بوکی به برخی از فرازهای این گفت‌وگو دسترسی داشت: «وقتی لیبرال‌ها عصبانی می‌شوند».

خودش در «انجمن شهریار» و فصلنامه‌ی فریدون انجام داده، در مورد میزان دخالت شاه در امور یک مشروطه‌ی سلطنتی می‌گوید: «در این سیستم بازیگران سیاسی اگر خواهان این هستند که پادشاه کمتر دخالت کند، شرط لازم این است که از خودشان بلوغ نشان دهند، بتوانند مشکلات خود را حل کنند و بتوانند مشکلات جامعه را حل کنند بدون این که جامعه را به سمت فروپاشی بکشانند.» و مصاحبه‌کننده که علیرضا کیانی باشد تاکید موکد می‌کند: «بله. حداقلش هم این است که به تمامیت سرزمینی و مقابله با رویکردهای فاشیستی، اعم از اسلام‌گرا و کمونیست، پایبند باشند. یعنی رویکردهایی که زمین بازی را به هم نریزد.» (تاکید از ماست)

مسئله‌ی آنها اصل تغییر و سرنگونی جمهوری اسلامی نیست، آنها تغییر و سرنگونی را به نحوی می‌خواهند که «زمین بازی» به هم نریزد. این «بازی» هم بنا به بیان صریح قاسمی‌نژاد «بازی بر اساس دموکراسی و در چارچوب اقتصاد بازار» است. درست به همین دلیل است که از همین حالا دارند تدارک نظری این را می‌بینند و تلاش می‌کنند متحدانی برای آن پیدا کنند که در قانون اساسی آینده فعالیت «کمونیست‌های انقلابی» را ممنوع کنند. هرچند اکنون، ۱۰ سال بعد از آن مواضع اولیه، دیگر نامی از اقتصاد بازار نمی‌برند و تلاش می‌کنند بر گرایش قاشیستی رشدیافته‌ی ملی-میهنی سوار شوند و بگویند با این چه مخالفیم چون «انترناسیونالیست» است. دستگاه برچسب‌زنی آنها و تفسیری که از انترناسیونالیسم چه ارائه می‌دهند هم البته میراث مشترک ساواک و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است و نه چیزی فراتر از آن. این هم از شگفتی‌های اپوزیسیون راست برانداز است که اغلب آنها حقوق‌بگیر و نان‌خور نهادهای وابسته به وزارت‌های امور خارجه و ارگان‌های امنیتی آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی‌اند اما در ضمن «نشان ملی» به سینه می‌زنند، «میهن» را هم‌زمان با پرستش به فروش می‌گذارند و نامش را هم می‌گذارند «حمایت بین‌المللی» از اعتراضات مردم ایران که بر حسب تصادف پول خانه و زندگی این میهن‌پرستان را تامین می‌کند.

جنبش کمونیستی اما اتفاقن باید همان کاری را بکند که ده سال است دشمن طبقاتی مترصد فرصت برای کسب قدرت سیاسی در مورد آن هشدار می‌دهد یعنی «بر هم زدن زمین بازی». قدرت آلترناتیو رهایی‌بخش شورایی در صندوق انتخاباتی نیست. در رشد و اعتلای آن جنبش‌هایی است که در دستگاه رسانه‌ای و تبلیغاتی اپوزیسیون راست نادیده گرفته می‌شوند، تخریب می‌شوند و تحریف می‌شوند. اینجا زمین بازی چه انقلابی است. تاسیس چندین کانال تلگرام دیگر و چند صفحه‌ی اینستاگرامی و راه انداختن انواع رسانه، در تداوم منطقی خودش سودای این را دارد که بتواند آرای ۰/۰۶ درصدی «چپ مارکسیستی» در نظرسنجی موسسه‌ی گمان را اندکی افزایش دهد و به این معنا و به رغم ادعای انقلابی خودش وارد همان زمین بازی‌ای می‌شود که پهلوی،

قاسمی‌نژاد و متحدان آنها از چپ انتظار دارند قواعد و چارچوب آن را به رسمیت بشناسند و بپذیرند. به خوبی می‌دانیم که در تمام تجارب انقلابی جهان چنین بوده است که در صورت سرنگونی جمهوری اسلامی از مسیری انقلابی و در نتیجه‌ی قیام توده‌ها، از درون خلاء قدرت ناشی از سرنگونی حکومت نهادهایی در درون بخش‌های گوناگون جامعه برای تداوم حیات اجتماعی شکل می‌گیرد که تاکنون و در سنت انقلابی ستمدیده‌گان نام آنها شوراهای و کمیته‌ها بوده است. اولین ابزار سرکوب مورد استفاده‌ی هر ضدانقلابی برای پایان دادن به قدرت دوگانه‌ی عملی شکل‌گرفته در جریان انقلاب، و به این‌معنا سرکوب انقلاب، برگزاری «انتخابات آزاد» و فراخوانی توده‌های غیرمتشکل علیه نهادهای انقلابی شکل‌گرفته از درون انقلاب است.^۱ به همین جهت همین امروز هم رضا پهلوی به جای خطاب کردن تشکلهای صنفی و کمیته‌ها و هسته‌های مخفی، «مردم» را مورد خطاب قرار می‌دهد. این «مردم» یک‌بار دیگر در آینده فرا خوانده خواهند شد و این‌بار علیه کمیته‌های محلات و شوراهای دهقانی و کارگری و دانشجویی^۲ چرا که مردم بی‌سازمان و مردم غیرمتشکل هستند که می‌توانند جولانگاه رسانه‌ها و نهادهایی شوند که از هم‌اکنون با پهلوی بیعت کرده و سوگند وفاداری یاد کرده‌اند.

آنها فرا خوانده می‌شوند تا پای صندوق‌های رای حاضر شوند و سرنوشت خودشان را به نخبه‌گان و متخصصان بسپارند، خود به خانه‌هایشان بازگردند و در ضمن مشروعیت نهادهای قانونی حکمرانی‌ای را فراهم کنند که اولین ماموریت آن سرکوب انقلاب، نهادهای انقلابی و حاکم شدن بر قلمرو حکمرانی است. اینجا درست‌ترین صحنه‌ی کشمکش انقلاب و ضدانقلاب است. مقاومت قدرت روئیده از درون روند مبارزات انقلابی و قیام برای تمدید انقلاب و لغو ساختارهای ستمگرانه‌ای نظیر مالکیت خصوصی و در مقابل تهاجم ضدانقلاب متحد شده حول صندوق انتخابات و مشروعیت یافته از صندوق انتخابات برای نابود کردن نهادهای قدرت مردمی و بازگرداندن همه چیز به چرخه‌ی اقتصاد بازار.

رضا پهلوی و متحدان او را، در هر دو گونه‌ی سلطنت‌طلب و جمهوری‌خواه، باید جدی گرفت چرا که امکان بسیج فاشیستی‌ای را دارند که لاجرم برای تاسیس و تثبیت و تحکیم حکمرانی‌شان باید از روی استخوان‌های خردشده‌ی کسانی بگذرند که در زمین آنها بازی نمی‌کنند. با این وجود منشا قدرت آنان رسانه‌ها و نظرسنجی‌ها و بودجه‌های عظیمی نیست که از متحدان بین‌المللی‌شان دریافت می‌کنند، منشا قدرت آنان در سازمان‌نیافتگی

۱. در مورد نقش انتخابات به عنوان ابزار سرکوب انقلاب می‌توانید اینجا را ببینید: «انقلاب و افسانه و افسون انتخابات آزاد»
۲. چنان‌که در این متن و متون دیگر تأکید شده است این نهادهای برآمده از درون انقلاب تاکنون در سنت مبارزات ستمدیده‌گان به نام «کمیته» و «شورا» خوانده شده‌اند. مسئله اما مطلقن بر سر نام نیست بلکه مسئله بر سر کارکرد این نهادها در امر اداره‌ی حیات اجتماعی و کسب قدرت سیاسی است. بنابراین می‌تواند مفروض باشد که در هر تحول انقلابی این نهادها با «نام» دیگری شناسایی شوند.

مبارزات توده‌ای است و از همین‌رو با مبارزات صنفی و سازمان‌یافته دشمنی می‌کنند و تلاش می‌کنند از فراز سر مبارزات مردمی «ساز و کار هماهنگ‌کننده‌ی اعتراضات و فراخوان‌ها» بسازند. مبارزه‌ی آنها علیه جمهوری اسلامی نیست، علیه امکان رهایی‌بخشی است که از درون انقلاب پدیدار می‌شود و باید آنها را در همین زمین شکست داد. به همین جهت چپ انقلابی اگر وظیفه‌ای دارد نه ساختن رسانه‌های جدید و یافتن راه‌هایی برای شنیده شدن بیشتر صدایش و دشت لایک و فالوئر بیشتر، بلکه سازماندهی است از مسیرهایی که باید ساخت،^۱ چیزی که رضا پهلوی و متحدانش نه تنها به آن اعتقاد ندارند بلکه به خوبی متوجه مخاطرات آن هستند و از این‌رو نه در فردای بعد از جمهوری اسلامی، بلکه از همین امروز با آن دشمنی می‌کنند.

۱. در همین زمینه نیروهای مختلف هم در حوزه‌ی نظری و هم در حوزه‌ی عملی تلاش‌های گوناگونی انجام داده‌اند و انجام می‌دهند. تنها برای نمونه تاکنون در منجیق این متون در این زمینه منتشر شده است: «چگونه سازمان بیابیم؟؛ ایده‌هایی برای سازمان‌یابی انقلابی» از کمیته‌ی جواد نظری فتح‌آبادی، «به سوی سازمان‌یابی انقلابی» دو متن از سرخط و هسته‌ی سرخ علی مسیو، «بحثی درباره‌ی سازمان انقلابی و یک نقد» از هسته‌ی سرخ محسن، «از دی تا دی چه نباید می‌کردیم» از کمیته‌ی جواد نظری فتح‌آبادی، «درباره‌ی وظایف ما» از کمیته‌ی اجرایی منجیق، «در نقد رویکرد رسانه‌ای به مبارزات کارگری» از کمیته‌ی جواد نظری فتح‌آبادی، و مجموعه‌مطالب تولیدشده توسط کمیته‌ی پژوهش کارگری خاتون‌آباد، کمیته‌ی دانشجویی اول اردیبهشت، کمیته‌ی سازمان‌یابی کارگران بی‌ثبات‌کار و...

منڙپوڻ
Manjanigh

